

بررسی جواز یا عدم جواز استکمال پیامبر ﷺ

سیده زهرا موسوی بایگی

دانش آموخته دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر سید مرتضی حسینی شاهرودی (نویسنده مسؤول)

استاد گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

shahrudi@um.ac.ir

دکتر محمدعلی وطن دوست

استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

پس از شناخت و معرفت حق تعالی، شناخت انسان کامل، شریف‌ترین علم و از والاترین کمالات انسانی به حساب می‌آید. این شناخت نیز همانند معرفت رب، در بردارنده معارف متعددی است. در پژوهش حاضر تلاش شده تا با بهره‌گیری از مبانی فلسفی، از مسئله استکمال پیامبر خاتم ﷺ که یکی از مسائل مربوط به شناخت انسان کامل است، تبیینی عقلانی ارائه شود. یافته‌های حاصل از گردآوری و تحلیل اطلاعات در پژوهش حاضر که به روش کتابخانه‌ای، تحلیلی و توصیفی می‌باشد، چنین است که از آن‌جا که تغییر اعم از خروج قوه به فعل و ظهور امر مکنون است و از سوی دیگر عالی‌ترین مرتبه وجود پیامبر خاتم ﷺ، صادر نخستین است، نه تنها اعمال و عبادات مؤمنین تأثیری در فزونی کمالات آن جناب ﷺ ندارد بلکه اگر مقصود از استکمال معنای متعارف و فلسفی آن باشد، اعمال و عبادات پیامبر ﷺ موجب استکمال ایشان نخواهد شد اما چنان‌چه منظور از استکمال پیامبر ﷺ ظهور تدریجی کمالات در عالم طبیعت و نیز ترتب صور معقول و فوق آن در مراتب مجردات باشد، اعمال و عبادات پیامبر ﷺ سبب ظهور تدریجی کمالات پیامبر خاتم ﷺ در عالم طبیعت و نیز ترتب صور عقلی و در مرتبه فوق آن، ترتب تجلیات اسماء و صفات خواهد شد

کلید واژه: استکمال پیامبر، ظهور و بروز، صادر نخستین، حقیقت ذات

تبیین عقلانی اعتقادات دینی همواره مورد توجه حکمای مسلمان بوده است. یکی از مهم‌ترین آنان شناخت حقیقی و عقلانی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و وارثان حال و مقام و کمال آن جناب می‌باشد. حکما، به ویژه از مکتب اصفهان به بعد، به چنین شناختی همت گماشته‌اند اما این چنین شناختی از ایشان علیه السلام تا به امروز به گونه‌ای رایج نبوده تا لوازم آن مورد بررسی قرار گیرد. شایان ذکر است بر اساس استقراء نگارنده هیچ پژوهشی تاکنون در این زمینه صورت نگرفته است. این پژوهش می‌کوشد تا مسئله «استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله» به سبب اعمال عبادی خود و دیگران را مورد بررسی قرار دهد اما این امر مستلزم مقدماتی است که نخست، مختصراً به مبانی آن و سپس در بخش‌های بعد به ارزیابی ادله موافقان و مخالفان استکمال ایشان علیه السلام اشاره می‌شود.

۱- مقدمات فلسفی

مهم‌ترین مقدمات مسئله مورد پژوهش به شرح ذیل است.

۱-۱- استکمال

استکمال به معنای طلب کمال و حصول آن عبارت است از «صیرورة الشيء بالفعل» (ملاصدرا، شواهد، ۳۴۱). به نظر حکما استکمال مبتنی بر حرکت و حرکت متوقف بر وجود ماده است، زیرا حرکت سیلان میان قوه و فعلیت است (همو، اسفار، ۵۹/۳). به همین سبب وقوع حرکت و استکمال، در عوالم مجرد که فاقد قوه و استعدادند، محال است (همان، ۶۰؛ شیخ اشراق، ۳۷۶/۱) موجود مجرد، کامل آفریده می‌شود؛ هر کمالی که به امکان عام برای او ممکن باشد، ضرورتاً برایش حاصل است (ملاصدرا، اسفار، ۴۵۸/۳). برخلاف موجودات مادی که بسیاری از کمالات آن‌ها، اکتسابی و در اثر حرکت و استکمال به وجود می‌آید. بنابراین موطن استکمال از حضيض نقصان به قله کمال، عالم طبیعت می‌باشد (همو، شواهد، ۳۷۲)^۱

۱-۲- انواع تغییر و تغیر

بر اساس عبارات حکما، تغییر در بدو امر به دو قسم، منقسم می‌گردد؛ تغییری که مبتنی بر قوه و استعداد است و تغییری که مبتنی بر قوه و استعداد نیست.

قسم نخست خود مشتمل بر دو نوع تغییر تدریجی و دفعی می‌گردد که حکما مفصل در باب آن بحث کردند (ر.ک: خواجه طوسی، ۵۲۱؛ ابن سینا، ۸۱/۱؛ فیض کاشانی، ۱۰۷).

قسم دوم از باب ظهور و بروز و ترتب صور است (موسوی خمینی، تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الأنس»، ۱۷۱-۱۷۰). به عبارت دیگر در برخی مراتب فوق ماده، تغییراتی حاصل می‌شود که حاصل خروج از قوه به فعل و وجود پس فقدان نیست بلکه ظهور تفصیلی و تعاقبی ملکات و فعلیت‌های پیشین است؛ این تغییر غالباً در بیان تبیین دگرگونی‌های عوالم

^۱ - ممکن است گفته شود استکمال همواره در موطن طبیعت نیست و حتی به برخی شواهد نقلی نیز اشاره شود؛ باید توجه داشت مسیر این پژوهش بر اساس دیدگاه رایج فلاسفه از استکمال، طی شده است بنابراین این که استکمال در موطن دیگر چگونه است و یا اساساً تا چه حد پذیرش آن مبتنی بر پذیرش قوه و ماده است، اگرچه مبحثی مفید و شایسته است اما خارج از موضوع این مقاله می‌باشد.

فوق طبیعت مانند وقایع قبر مطرح می‌شود (ملاصدرا، اسرار الآیات، ۲۳۱). باید توجه داشت اگرچه این معنا، به حسب وضع اصطلاحی استکمال نام ندارد اما در یک کاربرد عام چنانچه استکمال را مطلق تغییر بدانیم، ظهور و بروز را می‌توان استکمال نامید.

۱-۳- به عقیده همه حکما کمال انسان بما هو انسان در فعلیت قوه عاقله اوست هرچند صدرالمتألهین کمال انسان به بالفعل شدن مرتبه فنا و بقای بعد از فنا است. به بیان دیگر همچنانکه نظام هستی شامل مراتب و نشأت متعددی می‌شود که هر نشئه احکام ویژه خود را دارد، انسان نیز دارای مراتب و تطورات مختلف وجودی است (همو، اسفار، ۲۴۷/۸) که ضمن داشتن برخی احکام مشترک، هر مرتبه مشتمل بر برخی احکام اختصاصی است با این حال مرتبه‌ای که حقیقت انسان به آن است، مرتبه عاقله و فوق آن (براساس مبانی عرفانی حکمت متعالیه) است.

۱-۴- به عقیده محققین تشخص به نحوه وجود است؛ تا پیش از ملاصدرا، نزد فلاسفه، تشخص شی به امور متفاوت بوده است (ر.ک: شیخ اشراق، ۱۲۷/۲؛ ملاصدرا، شواهد، ۱۱۵؛ همان، ۱۱۶). صدرالمتألهین با اثبات اصالت وجود نشان داد ملاک «هویت» نحوه وجود خاص شی است (همان، ۱۱۴)، به عقیده او این نحوه وجود، می‌تواند مراتب متعدد داشته و حتی متحرک به حرکت جوهری باشد با این حال به سبب اتصال و وحدانی، وحدت شخصی شی محفوظ باشد (سبزواری، اسرار الحکم، ۴۱۳). بر همین اساس ملاصدرا تصریح می‌کند موجود واحد می‌تواند از نوعی به نوع دیگر و از صنفی به صنف دیگر تبدیل شود بی‌آنکه هویت و تشخص او از بین برود (ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ۵۹۶؛ همو، شواهد، ۲۶۲).

۱-۵- شئیت و حقیقت شی، به بالاترین فعلیت وجودی آن شی و به عبارتی به فعلیت اخیر آن است (ملاصدرا، شواهد، ۷۹). این کامل‌ترین فعلیت در باب موجود مجرد، همان نحوه وجود ثابت و لایتغیر اوست اما حقیقت موجود طبیعی، به صورت و فعلیت اخیر او است (همان، ۲۶۱؛ فیض کاشانی، ۱۵۲) که البته مادامی که در عالم طبیعت باشد، تغییر می‌کند.

۱-۶- در جای خود، با التفات به متون دینی و به کارگیری موازین عقلی اثبات شده است، حقیقت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، به عبارت دیگر کامل‌ترین مرتبه وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله همان عقل اول و صادر نخستین است (ر.ک: موسوی، شاهرودی، وطن‌دوست)^۲. به عقیده صدرالمتألهین، جمیع ارواح، از مجرای روح پیامبر صلی الله علیه و آله آفریده شده‌اند. روحی که نخستین متعلق قدرت ازلی حق تعالی است و خداوند به سبب شرافتش، آن را مضاف به خود قرار داد. از این رو پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پدر روحانی انسان ابوالبشر و سایر انبیاء علیهم السلام است اگرچه آنان پدران جسمانی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اند (ملاصدرا، شرح أصول الکافی، ۳۸۲/۳-۳۸۳). بر اساس این دیدگاه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وجود واحد متصلی است که مراتب عالی آن صادر اول و مرتبه مادون آن جسم متغیر است همچنانکه فعل واحد خداوند، در مراتبی لایتغیر و بالفعل محض بوده (مرتبه عقول) و در مراتبی متغیر و بی‌ثبات (عالم طبیعت) می‌باشد^۳.

باید توجه داشت این ارتباط خاص، چون از قبیل امور متعارف نیست، در زبان بشری، لفظی برای اخبار از آن، وضع نشده است اما می‌توان برای تقریب به ذهن این‌گونه تعبیر کرد که عقل اول، روح پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است و نسبت عقل اول (روح پیامبر صلی الله علیه و آله) با جسم ایشان صلی الله علیه و آله همچون نسبت نفوس انسانی با ابدان آنان است.

^۲ - این مقاله در نشریه حکمت اسلامی پذیرفته شده و در نوبت چاپ می‌باشد

^۳ - به همین جهت است که حکما در مسئله ربط حادث به متغیر سعی بلیغ داشته‌اند.

۲- دلایل جواز استکمال پیامبر و بررسی آن‌ها

هنگامی که سخن از جواز استکمال پیامبر خاتم علیه السلام به میان می‌آید، دو سوال اساسی مطرح می‌شود. نخست آن که «اعمال دیگران (مسلمانان) چه اثری در کمالات ایشان علیهم السلام دارد؟» و دیگر این که «اعمال خود پیامبر علیه السلام، چه اثری در کمالات ایشان علیهم السلام دارد؟» در این بخش، ابتدا به پرسش نخست و سپس به سوال دوم اشاره می‌شود.

پیش از ورود به روایات شایسته است توجه شود، برخی روایات به کار رفته درباره امام علیه السلام وارد شده اما به جهت آن که حقیقت وجودی همه ایشان نور واحد است و هر کمالی در امام علیه السلام وجود داشته باشد، به نحو اعلی و اشرف در پیامبر علیه السلام وجود دارد، چنانچه به حکمی درباره امام علیه السلام تصریح شده باشد، می‌توان آن را به گونه‌ی برتری به پیامبر علیه السلام نسبت داد. به همین سبب در مواضعی از این پژوهش، کمالی که روایات نسبت به اهل بیت علیهم السلام مطرح کردند، به باطن پیامبر علیه السلام نیز سرایت داده شده است.

۲-۱- استکمال پیامبر به سبب عبادات مؤمنین و بررسی آن

یکی از مهم‌ترین و بیش‌ترین توصیه‌های عبادی، صلوات بر محمد علیه السلام و آل محمد علیهم السلام است؛ مؤمنین به واسطه این ذکر که در هیئت دعا و تقاضا است از خداوند، طلب درود و سلام بر پیامبر خاتم علیهم السلام و می‌کنند، از سوی دیگر حکیم به دعایی که تأثیری ندارد، توصیه نمی‌کند، زیرا فعلی عبث است. در حالی که این عمل، از مستحبات مؤکد است و خداوند و ملائکه در این عمل با مؤمنین مشارکت می‌کنند، بنابراین اگر درود و صلوات بر پیامبر خاتم علیهم السلام به معنای فزونی کمالات آن حضرت علیه السلام نمی‌بود، نباید در شرع مقدس بدان امر می‌شد و حال آن که خداوند به صلوات بر پیامبر علیه السلام امر کرده است.

علاوه بر صلوات، به جا آوردن حج و زیارت مؤمنین، به نیابت از پیامبر علیهم السلام سبب استکمال وجودی آن حضرت علیه السلام می‌گردد. بیان مطلب آن که، به جا آوردن عبادت به نیابت از والدین و برادران مؤمن امری پسندیده و توصیه شده است. در باب ثواب این عملکرد، گفته می‌شود نایب تمام اجر و ثواب خود را از عمل می‌برد و بی آن که از ثواب عمل او کاسته شود، برای نیابت شوندگان نیز ثواب در نظر گرفته می‌شود. این عمل درباره والدین و آشنایان و کسانی که حقی بر گردن انسان دارند، توصیه شده است.

از سوی دیگر پیامبر علیه السلام حقی بیش‌تر از والدین بر گردن مؤمنین دارند، بنابراین به جا آوردن اعمال عبادی به نیابت از ایشان علیهم السلام ضمن حفظ ثواب و کمال برای نایب، سبب حصول ثواب و کمال برای ایشان علیهم السلام نیز می‌گردد. در این باب روایاتی وجود دارد که ضمن توصیه بر به جا آوردن حج و زیارت به نیابت از پیامبر علیه السلام، بر استحباب آن نیز دلالت می‌کند (ر.ک: مجلسی، مرآة العقول، ۱۷/۲۲۹؛ همان، ۲۳۰؛ مازندرانی، ۴/۶۰۰؛ کلینی، ۴/۳۱۴) به عنوان نمونه، شخصی به امام کاظم علیه السلام گفت: «من (مزار) پدرتان را زیارت کردم و آن را به نیابت از شما قرار دادم. امام فرمود: تو از سوی خداوند پاداش بزرگی داری و از ما نیز برای تو ستایش است» (طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۱۱/۶)

با توجه به مجموعه مطالب فوق، یعنی امر و تجویز صلوات و دعا و زیارت در حق پیامبر خاتم علیهم السلام می‌توان گفت، اثرگذاری عبادت‌های مؤمنین در تکامل نفس مبارک ایشان علیهم السلام امری مسلم است، زیرا همان‌طور که در ابتدا گفته شد، حکیم به عملی که سودی در آن نباشد، امر نمی‌کند و بر اساس روایات، هرگونه عبادت به نیابت از معصوم، هم سود و ثواب برای ایشان و هم برای شخص نایب، سود و ثواب دارد.

نقد و بررسی:

در بررسی عبارت فوق باید توجه داشت اولاً روایات مذکور تصریح بر استکمال معصوم در اثر اعمال و عبادات مؤمنین ندارد هر چند بنابر فهم عرفی، چنان به نظر می‌رسد. ثانیاً حتی بر فرض، اگر در ظاهر روایت تصریحی بر استکمال ایشان علیه السلام وجود داشت، به جهت تعارض با اعتقاد برهانی که پیش‌تر گذشت (ر.ک: موسوی، شاهرودی، وطن‌دوست)^۴، باید از ظاهر اولیه آن عدول شود. تفصیل مطلب آن‌که، در دیدگاه فوق، جایگاه وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله همچون سایر انسان‌ها تلقی شده است در حالی‌که همان‌طور که در مقدمات گذشت، حقیقت ایشان علیه السلام نخستین مخلوقات الهی و وسائط فیض در نظام آفرینش‌اند. بر اساس این اعتقاد، تکامل پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام (از حیث ذات عاقله) به سبب عبادت مؤمنین، به دو جهت ممکن نیست؛ نخست آن‌که استکمال انسان کامل صلی الله علیه و آله به سبب دعا و صلوات مؤمنین مستلزم تأثر اشرف از اخس است، زیرا انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله، علت وجودبخش مؤمنین بلکه تمام نظام امکانی است. وجه دیگر آن است که صلوات و دعا بر حضرات معصومین علیهم السلام فعل حادثی از جمله افعال انسان است، اگر متعلق صلوات انسان کامل باشد، برای اثربخشی آن، انسان کامل باید دارای امکان استعدادی باشد و حال آن‌که انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله، مبرای از امکان استعدادی و بالفعل محض در کمالات است (حسن زاده آملی، ۱۲۶) توضیح مطلب آن‌که سه احتمال در باب اثرگذاری اعمال دیگران بر انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله وجود دارد، یا انسان کامل صلی الله علیه و آله حامل امکان استعدادی است و حالت منتظره دارد یا فعل حادث، بی آن‌که مسبوق به قوه باشد، محقق می‌گردد و یا متعلق فعل صلوات، استکمال انسان کامل صلی الله علیه و آله (منظور استکمال در معنای رایج) نیست. فرض نخست، خلف و فرض دوم محال است، بنابراین آشکار می‌گردد که اساساً آن‌که صلوات عائدش می‌گردد و از نقص به کمال می‌گراید، مصلی است (همان) و نه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام [۱]

۲-۲- استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب عبادات ایشان علیهم السلام و بررسی آن

در این بخش، به دلایل استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله که شامل ادله عقلی و نقلی می‌باشد، اشاره می‌شود.

۲-۲-۱- ادله عقلی بر تحقق استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله و بررسی آن‌ها

۱- پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از مصادیق نفس انسانی است، آن هم نفسی که موانع کمال در او نیست و عوامل آن را در شدیدترین درجه داراست؛ بنابراین بر اساس قاعده «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لایجوز واحد»، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله همچون هر نفس دیگری کامل می‌گردد، با این تفاوت که به سبب ویژگی‌های خاص ایشان صلی الله علیه و آله این استکمال، با سرعت و شدت بیش‌تری نسبت به دیگران رخ می‌دهد.

نقد و بررسی:

استدلال فوق مبتنی بر این پیش‌فرض است که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله مانند سایر نفوس انسانی بوده و هر حکمی که بتوان به نوع انسان استناد داد، قابل استناد به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز می‌باشد. حکم استکمال و تعالی برای همه انسان‌ها ثابت است و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

از این قاعده مستثنا نیست. اما در جای خود بیان شده است پیامبر ﷺ و به تبع وارثان حال و مقام و کمال ایشان ﷺ به جهات ظاهری مانند سایر مردم اند و نه در جهات باطنی (راغب اصفهانی، ۱۲۵؛ اخوان الصفاء، ۳۸۱/۴). از سوی دیگر نفس ناطقه بما هو ناطقه از مصادیق جنبه های باطنی انسان است پس در مرتبه عاقله و فوق آن، ایشان ﷺ همانند سایر مردم نیستند در حالی که استکمال حقیقی ناظر به این مرتبه است به این ترتیب وقوع استکمال راجع، نسبت به پیامبر ﷺ سالبه به انتفاء موضوع است. با توجه به فساد مقدمه نخست، نتیجه این استدلال معتبر نیست.

۲- اقتضای عالم طبیعت، حرکت و استکمال است؛ هر موجودی که در این ظرف تحقق داشته باشد، ضرورتاً کامل می شود، بنابراین تحقق استکمال برای پیامبر ﷺ، امری ضروری است.

نقد و بررسی:

وجه دلالت این استدلال بر استکمال پیامبر ﷺ، مبهم است. اگر مقصود مستشکل از استکمال در عالم طبیعت، تکامل طبیعی و جسمانی پیامبر ﷺ باشد، در این امر شکی نیست که بدن پیامبر خاتم ﷺ هر چند شریف ترین جسم است^۵ اما در اصل جسمانیت با سایر ابدان مشترک بوده و رشد می کند^۶ اما همانطور که بیان شد، این استکمال، استکمال انسان بما هو انسان و در نتیجه کمال و سعادت انسان نیست بلکه استکمال به معنای عام است. اما چنانچه مقصود از استکمال همه موجودات در ظرف طبیعت، استکمال روحی و نفسانی پیامبر ﷺ باشد (یعنی مرتبه ای که مربوط به نشئه عقول و مفارقات تام است)، باید گفت ظرف وجود نفس پیامبر ﷺ (مرتبه عاقله) عالم طبیعت نیست و همچون سایر انسان ها از این نشئه آغاز نمی شود به این ترتیب حکم نشئه طبیعت بر آن بار نمی شود. از همین روست که سن نبی و امام (که مربوط به جسم است) ضروری به فضائل و کمالات بی اندازه او نمی رساند (ر.ک کلینی، ۳۲۲/۱) و جایز است امام به سن بلوغ نرسیده و طفل باشد (مفید، ۳۱۶) چنانکه امام جواد (علیه السلام)، امام هادی (علیه السلام) و امام زمان (عج) کم تر ده سال سن داشتند که به امامت نائل شدند و یا به تعبیر دقیق تر امامت ایشان ﷺ در جهان طبیعت آشکار گردید.

۳- بر اساس دیدگاه صدرالمتألهین، نفس در آغاز جسمانی بوده و سپس در مسیر حرکت جوهری، کامل می گردد. به این ترتیب نفس پیامبر خاتم ﷺ نیز از امر جسمانی آغاز شده و در نهایت به کامل ترین مرتبه عالم امکان نائل گشته است؛ بر این اساس نفی استکمال مستلزم تخصیص قاعده عقلی است و حال آن که قواعد عقلی تخصیص بردار نیستند.

نقد و بررسی:

۵ - چنانکه در زیارت جامعه آمده است « پدرم و مادرم و خودم و خانواده ام و دارایی ام فدایتان باد! یاد شما، در [زبان] ذکر کنندگان است و نام های شما، در میان نام هاست و پیکرهایتان، با دیگر پیکرهاست و ارواح شما، در میان دیگر روح هاست و جان هایتان، در زمره جان هاست و آثارتان، در میان دیگر آثار است و قبرهایتان، در شمار سایر قبرها. پس نام هایتان، چه شیرین است و جان هایتان، چه گرامی است و مقامتان، چه بزرگ است و موقعیت شما، چه والاست»

۶ - هر چند احکام همین مرتبه جسم نیز، مانند سرعت رشد و قدرت جسمانی ایشان ﷺ با دیگران متفاوت است. بالاتر از احکام وجود جسمانی، وجود لفظی و اسماء آن حضرات ﷺ است که حکمی متفاوت از سایر اسماء دارد؛ چنانکه بدون طهارت مس اسماء مقدس چهرده معصوم شایسته نیست.

اگرچه مرتبه عقلانی وجود انسان کامل محمدی علیه السلام ازلی است اما مرتبه جسمانی و نفسانی ایشان علیه السلام حادث بوده و از عالم طبیعت مسیر خود را آغاز می‌کند^۷ اما از این سخن نباید گمان کرد که حدوث مرتبه نفسانی پیامبر علیه السلام همچون سایر انسان‌هاست بلکه وجود پیامبر خاتم علیه السلام وجود واحد و ذومراتبی است که به جهت وحدت اتصالی مراتب مختلف، تغییر در مرتبه نازل آن سبب حصول کمال جدیدی به حقیقت وجودی پیامبر علیه السلام (یعنی مرتبه وجود عقلانی ایشان علیه السلام)، نمی‌شود بلکه تنها آن‌چه در باطن وجود نبویست، به تدریج عیان و آشکار می‌گردد بنابراین به سبب تفاوت ذاتی نفس پیامبر علیه السلام استکمال به سبب حرکت جوهری تخصصاً از بحث خارج است و برای ایشان علیه السلام تغییری جز به معنای ظهور آن‌چه در بطون (و مرتبه اعلی وجودشان) بوده، واقع نشده است.

۴- اگر عبادات پیامبر خاتم علیه السلام به ویژه عباداتی که در حوزه رابطه عبد و معبود است و جنبه اجتماعی ندارد مانند نماز شب، موجب هیچ کمال نفسانی و ارتقای وجودی نشود، بدین معناست که عبادت و عدم عبادت آن حضرت علیه السلام با هم مساوی است؛ اگر چنین باشد، عبادت و ترک آن جایز می‌باشد زیرا هیچ مرجحی برای تحقق یکی از طرفین وجود ندارد و این مستلزم ترجیح بلا مرجح است.

نقد و بررسی:

این استدلال، مبتنی بر انحصار انگیزه عبادت در حصول کمال است؛ بر اساس دلیل مذکور «تنها عامل مرجح و مشوق به امور عبادی، استکمال نفس است» در حالی که عبادت در برخی موارد موجب استکمال می‌شود مانند عبادت انسان غیر کامل و در برخی موارد استکمال را به دنبال ندارد بلکه عبادت خداوند، به سبب نحوه وجود آن موجود است مانند عبادت ملائکه مقرب؛ بنابراین روشن است انگیزه عبادت، نه تنها در کسب کمال منحصر نیست بلکه انتساب آن به پیامبر خاتم علیه السلام، توهین به ساحت مقدس آن حضرت علیه السلام محسوب می‌شود، زیرا انسانی که مطلوب و مقصودش در عبادت خداوند، دفع ضرر و کسب منفعت (به طور کلی استکمال) باشد؛ تجارت کرده است نه عبادت.

بنابر آموزه‌ها و سیره اولیا الهی، خداوند را باید عبادت و اطاعت کرد زیرا که تنها او شایسته عبادت است (ابن ابی جمهور، ۴۰۴/۱) در همین باب، از یکی از همسران پیامبر علیه السلام نقل شده است، شبی پیامبر علیه السلام در منزل او بود، نیمه شب، حضرت علیه السلام برای عبادت برخاست، پس وضو گرفت و به نماز ایستاد؛ ایشان علیه السلام در نماز، حین رکوع و سجود آن چنان می‌گریست که سینه مبارکش غرق اشک شد و این حالت تا هنگام نماز صبح ادامه داشت. پس به ایشان علیه السلام گفت: «یا رسول الله سبب گریه چیست چون خداوند تعالی گذشته و آینده گناهان تو را در گذرانیده و فرموده است «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ، مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (فتح/۲)^۸ پیامبر خاتم علیه السلام فرمود: «آیا من دوست ندارم بنده‌ای سپاس گزار باشم؟» (خوارزمی، ینبوع الأسرار، ۲۶۴/۱؛ مجلسی، مرآة العقول، ۵۰/۸؛ کلینی، الکافی، ۹۵/۱) این سوال را خلیفه دوم نیز، از پیامبر خاتم علیه السلام پرسید و ایشان علیه السلام همین سخن را فرمودند (طوسی، الامالی، ۴۰۴)

^۷ - یعنی هر زمان در عالم طبیعت، قابلیت برای وجود اشرف مخلوقات پیدا شد، عقل نخستین و روح ختمی مرتبت وجود جسمانی پیدا می‌کند.

^۸ - تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند.

این سخنان روشن می‌کند، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، حق تعالی را برای هدفی جز حق تعالی عبادت نمی‌کنند زیرا عبادت حقیقی آن است که جز معبود نبینی (جوادی آملی، حکمت عبادت، ۱۱) از سوی دیگر چنین عبادتی جز در مقام فنا ذاتی، حاصل نمی‌گردد؛ این مرتبه کامل‌ترین و بالاترین مرتبه کمال است که فوق آن مقامی و طبیعتاً استکمالی نیست. بنابراین اگرچه عامل مرجع (توجه ایشان علیهم السلام به نحو وجود و عبد بودن نسبت به حق تعالی) برای عبادت وجود دارد اما کمال جدیدی برای ایشان علیهم السلام حاصل نشده است.

۲-۲-۲- ادله نقلی بر تحقق استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله و بررسی آن‌ها

در آیات و روایات، صریحاً یا تلویحاً به مسئله حصول کمال جدید و استکمال پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اشاره شده است. در این بخش دو دلیل بر جواز و تحقق استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه شده است.

۱- در قرآن کریم و روایات، عباراتی وجود دارد که بر افزایش علم پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دلالت می‌کند؛ به عنوان نمونه در قرآن کریم می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۹ (شوری/۵۲) و نیز می‌فرماید: «أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً»^{۱۰} (نساء/۱۱۳) (ر.ک: صفار، ۱/۱۳۰؛ همان، ۳۲۵؛ همان، ۲۲۱؛ همان، ۴۲۴؛ کلینی، الکافی، ۱/۲۵۵؛ ابن بابویه، ۱۹۱/۱-۱۹۲)

بر اساس آیات فوق و آن روایات، حصول علم جدید قطعی است. از سوی دیگر چنان‌که در مباحث مربوط به استکمال گذشت، مهم‌ترین مصداق استکمال، تکامل قوه عقل نظری و حصول علم جدید است به ویژه بنابر مبانی حکمت متعالیه که تلازم میان حصول علم و استکمال پر رنگ‌تر از هر مکتب فلسفی دیگری است، زیرا علم نحوه وجود بلکه مساوق با وجود است (ملاصدرا، شواهد، ۷) و افزایش علم موجب تحول جوهری و اشتداد وجودی نفس می‌گردد و این امر، چیزی جز استکمال نیست. نتیجه ضروری دو امر اخیر، استکمال قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

نقد و بررسی:

در پاسخ به ادله‌ای که حصول علم جدید را دلیل بر جواز استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند، باید گفت درست است که لازمه‌ی حصول علم جدید، استکمال است اما آن‌چه درباره پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله مورد تردید است، همین حصول علم جدید است. افزون بر شواهد نقلی که علم مطلق را برای ایشان صلی الله علیه و آله اثبات می‌کند (در ادامه خواهد آمد) حصول علم جدید، با اعتقاد به صادر نخستین بودن حقیقت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله سازگار نیست مگر آن‌که حرکت در عوالم مجردات جایز باشد.

پیش از بیان پاسخ تفصیلی به بیان فوق، شایسته است نکته‌ای را متذکر شویم؛ یکی از مباحث مهم و دقیق در فهم مسائل حکمی، توجه به جهت و حیثیت صدق محمول بر موضوع است. استناد یک محمول به یک موضوع واحد، از دو جهت متفاوت، دو نتیجه مختلف را به همراه دارد. بنابراین در مباحث دقیق باید به جهت استناد محمول به موضوع توجه داشت.

^۹ - این چنین روحی بر تو از امر خود وحی کردیم، نمی‌دانستی کتاب و ایمان کدام است، لیکن آن را نوری گردانیدیم که هر که را از بندگان بخواهیم با آن هدایت می‌کنیم و تو به راه راست هدایت می‌کنی

^{۱۰} - خداوند کتاب و حکمت را بر تو فرستاده و آن‌چه را که نمی‌دانستی، به تو آموخت و فضل خداوند بر تو بسیار است.

اکنون با توجه به این نکته، به آیات و روایاتی که در ظاهر ناظر به حصول علم جدید است، چنین پاسخ داده می‌شود که بر اساس مقدمه ششم، حصول علم جدید برای پیامبر منتفی است زیرا همچنان که پیش‌تر گذشت، ظاهر تا زمانی حجت است که با اعتقاداتی که به صورت برهانی ثابت شده‌اند، در تعارض نباشد بنابراین در این موضع همچون عدول از اثبات امور جسمانی برای حق تعالی علارغم وجود عباراتی دال بر آن، باید تفسیر و تاویل دیگری از چنین متونی ارائه داد. در استناد عدم آگاهی به حکمت و ایمان به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دو تفسیر و تاویل می‌توان مطرح کرد:

نخست آن که مقصود از دلایلی مانند آیات (۵۲) شوری و (۱۱۳) نساء، فقدان علم و آگاهی در مرتبه طبیعت نیست بلکه استناد جهل به پیامبر صلی الله علیه و آله از حیث در نظر گرفتن ذات (موجود عین ربط) بدون لحاظ حق تعالی (مربوط الیه) در مرتبه عقلی است. توضیح مطلب آن که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بدون فضل حق تعالی و به عبارت فلسفی تر بدون در نظر گرفتن اضافه و ربط به حق تعالی، علم به کتاب و حکمت و ایمان نداشت اما با لحاظ رابطه ایشان صلی الله علیه و آله با حق تعالی هر کمالی را به عالی‌ترین نحو ممکن، از ازل تا ابد، داراست و به همین جهت، از باب تحقق بالفعل، می‌فرماید: «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا».

تفسیر دوم آن که استناد جهل به پیامبر صلی الله علیه و آله، از حیث مراتب اولیه ظهور جسمانی است. بیان مطلب این که وجود ایشان صلی الله علیه و آله، وجودی ذو مراتب است که حکم هر مرتبه، غیر از مرتبه دیگر می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به حسب مقام عالی و عقلانی خود جامع جمیع کمالات است اما ظهور کمالات ایشان صلی الله علیه و آله در عالم طبیعت، تدریجی است در حقیقت اصل همه کمالات در بطن وجود پیامبر صلی الله علیه و آله مندرک است اما آشکار شدن این کمالات در مرتبه طبیعت، مستلزم حصول شرایط و رفع موانع است و این امر به تدریج حاصل می‌گردد. به همین سبب در روایت گفته می‌شود: امام علیه السلام (و پیامبر صلی الله علیه و آله) هر گاه اراده کند چیزی را بداند، می‌داند. اگر این کمالات حقیقتاً مسبوق به عدم و فقدان در تمام مراتب وجودی حضرات معصومین علیهم السلام بود، با صرف اراده علم، علم حاصل نمی‌شد.

در صورت پذیرش هر یک از دو تفسیر فوق، استناد جهل به پیامبر صلی الله علیه و آله و حصول کمال جدید به حسب مرتبه حقیقی و ازلی وجود ایشان صلی الله علیه و آله نیست. از سوی دیگر بدین جهت که حقیقت شی به کامل‌ترین فعلیت وجودی اوست، به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله صاحب علم و کمال مطلق بوده و بر این اساس استکمال برای آن حضرت صلی الله علیه و آله معنا نخواهد داشت.

۲- در برخی آیات قرآن کریم، خداوند، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر می‌کند تا برای حصول کمال جدید خداوند را عبادت کند؛ چنان که می‌فرماید «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر/۹۹) و نیز می‌فرماید «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» (مزم/۲). همچنین در سوره طه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریحاً دستور داده شده تا برای حصول علم جدید و فزونی آن دعا کند و بگوید: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه/۱۱۴). این عبارات، ظهور در جواز استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و از مقدمات فلسفی بی‌نیاز است.

نقد و بررسی:

برخلاف فهم اولیه عرفی، میان مشقت و استکمال، ملازمه ضروری وجود ندارد اگرچه در بیش‌تر مواقع، در عالم طبیعت، استکمال همراه با رنج و سختی است. این حکم یعنی عدم وجود ملازمه ضروری، میان عبادت و استکمال نیز وجود دارد. بنابر شواهد قطعی نقلی می‌دانیم، ملائکه همواره در حال طاعت و عبادت حق تعالی هستند (نحل/۴۹؛ شوری/۵)، بی آن که کمالی به کمالات آنان افزوده شود، زیرا حرکت در مجردات راه ندارد. بر این اساس دلیل آن که ملائکه همواره حق را عبادت

می‌کنند، نحوه‌ی وجود آنان است نه حصول کمال جدید. چنان‌که این سخن پذیرفته شود، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام که الگو ملائکه مقرب در عبادت حق تعالی و پیشرو در تسبیح و تقدیس او می‌باشند نیز حق تعالی را در جمیع مراتب نظام وجود، هم به حسب تکوین و هم به حسب تشریع عبادت می‌کنند^{۱۱}، بی‌آن که کمال جدیدی بر آنان افزوده شود.

به این ترتیب محصل کلام این است که امر به عبادت اگر امر تکوینی باشد که اخبار از نحوه‌ی وجود است، اما اگر امر تشریعی باشد، از آن جایی که میان استکمال و عبادت ملازمه ضروری نیست و از سوی دیگر حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله صادر نخستین است، روشن می‌گردد این دستور ملازم با استکمال آن حضرت صلی الله علیه و آله نیست و باید بر وجه دیگری، که خلاف برداشت اولیه عرفی است تفسیر گردد. به عنوان مثال، امر به عبادت، به این جهت است که ظهور تدریجی کمالات ایشان صلی الله علیه و آله در عالم طبیعت بر قابلیت محل متوقف می‌باشد و قابلیت محل نیز بر تطهیر محل و توجه تام به حق تعالی متوقف است که این امر از طریق عبادت حاصل می‌گردد.

۳- ادله عدم جواز استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله

اعتقاد به عدم جواز استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله در بدو امر، خلاف وجدان به نظر می‌رسد اما پس از دقت عقلی و توجه به مقدماتی که در بخش نخست گذشت، عدم حصول کمال جدید برای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، امری دور از ذهن نیست. در این بخش به برخی ادله عقلی و نقلی که مستلزم عدم استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله است، اشاره می‌شود.

۳-۱- دلیل عقلی بر عدم جواز استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله

مهم‌ترین و اساسی‌ترین دلیل بر عدم وقوع استکمال برای پیامبر صلی الله علیه و آله، نحوه‌ی خاص کینونت سابق ایشان صلی الله علیه و آله است. این استدلال مبتنی بر سه مقدمه است، مقدمه نخست آن‌که پیش‌تر اثبات شد حقیقت وجودی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، عقل اول است. هر آن‌چه از کمال در مرتبه امکانی قابل ظهور بوده، در روح ختمی مرتب صلی الله علیه و آله ظاهر شده است.

مقدمه دوم این است که همان‌طور که بیان شد، شیئیت شی، به کامل‌ترین فعلیت وجودی اوست. بنابراین، شئیت و موجودیت حقیقی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به فعلیت عقلی ایشان صلی الله علیه و آله است.

مقدمه سوم آن‌که عالم مجردات محض، عالم ثبت و فعلیت است، بنابراین حصول کمال جدید که مبتنی بر وجود ماده و استعداد است، بی‌معناست. همچنین آن‌چه در مراتب نازل وجود واقع می‌گردد، معلول مراتب عالی [و در راس آن وجود باطنی پیامبر صلی الله علیه و آله] است و هیچ‌گاه معلول مفاض موجب تغییر و استکمال علت مفیض نمی‌گردد؛ بر اساس این سه مقدمه، نماز، روزه، جهاد و سایر عبادت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله که معلول مرتبه عالی باطنی آن حضرت صلی الله علیه و آله است، موجب استکمال حقیقت

^{۱۱} - مضمون عبادت تکوین همان معنایی است که صدرالمتألهین در ذیل نخستین حدیث باب عقل و جهل در اصول کافی فرموده است. او بر این همانی عقل اول و پیامبر، تصریح کرده و می‌فرماید این مخلوق (عقل مذکور در روایت)، حقیقت پیامبر خاتم بوده و هر کس نیک بنگرد، تصدیق می‌کند این روایت شرح حال روح پیامبر است. خداوند روح نبی خاتم را دارای نطق آفرید، سپس به او فرمان داد از باب رحمت بر مخلوقات، به زمین کثرت هیوط کن، پس از آن امر کرد به سوی پروردگارت و مقام اصلی خود بازگردد و سپس فرمود به عزت و جلال مخلوقی محبوب‌تر از تو نزد من، نیافریدم (ملاصدرا، شرح أصول الکافی، ۲۱۶/۱-۲۱۸)

وجودی ایشان نمی‌شود. بلکه نهایتاً منجر به رفع موانع برای ظهور کمالات آن حضرت علیه السلام [نه حصول کمالی که مسبوق به عدم است] می‌گردد.

به این ترتیب حصول کمال جدید در حوزه کمالات انسان بما هو انسان یعنی مرتبه عاقله، درباره حقیقت وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله منتفی می‌گردد هرچند باید به خاطر داشت، این سخن به معنای ظهور بالفعل کمالات عقلی ایشان علیه السلام، در عالم طبیعت نیست بلکه این کمالات به تدریج ظاهر می‌شود.

نقد و بررسی:

این قول مستلزم توقف سیر الی الله و در نتیجه محدود شدن حق تعالی است، زیرا کمالات امکانی، ظل کمالات مرتبه وجودی است بنابراین استیفای تمام کمالات امکانی، به منزله محدود و منتهی شدن کمالات واجب تعالی است. این اشکال، به نحو دیگری می‌توان تعبیر کرد و آن این که اعتقاد به عدم ارتقا وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله، مشتمل بر تناقض درونی است، زیرا بدان معناست که ظهور صفات الهی متناهی است، بنابراین مظهر نیز متناهی است و این عبارت مستلزم آن است که صفات خدا نامتناهی، که عین ذات هستند، متناهی باشد.

این انتقاد قابل پاسخ‌گویی است، زیرا اعتقاد به عدم استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله در قوس صعود به این معنا نیست که مطلقاً هیچ تغییر در مرتبه عقلانی و روحانی وجود ختم رسل صلی الله علیه و آله واقع نمی‌شود چراکه همان‌طور که مستشکل بیان کرد، سیر و سلوک به سوی حق تعالی پایانی ندارد چنان‌که حکما گفته‌اند سیر الی الله، مسیری است که برخی مراتب آن در دنیا و برخی در آخرت واقع می‌گردد (ملاصدرا، اسرار الآیات، ۱۸۴)

توضیح بیش‌تر آن که گذشت که تغییر دو گونه است، تغییری که کمال جدید و ارتقا مرتبه وجودی را به همراه دارد یعنی استکمال طولی؛ نوع دیگر تغییر سبب ارتقا رتبه وجودی نمی‌شود بلکه تنها آن چه در باطن ذات شی است را آشکار می‌کند.

در ما نحن فیه تغییر به معنای دوم قطعاً وجود دارد و معنای آن ترتب صور معقول و در عالی‌ترین مرتبه ترتب تجلیات اسمائی بر یکدیگر در مرتبه واحدیت بر باطن آن جناب صلی الله علیه و آله (به حسب مرتبه خفی) است که نه ابتدائی دارد نه انتهایی اما این ظهور و بروز به معنای استکمال رایج در فلسفه نیست و مقصود ما از استدلال فوق آن است که باطن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از جهت مظهریت تجلیات بی‌نهایت اسمائی انتهایی ندارد و متغیر است اما استکمال نمی‌یابد.

۳-۲- ادله نقلی بر عدم جواز استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- دلایل نقلی در عدم جواز استکمال، همانند عمده دلایل جواز استکمال، ناظر به مسئله علم معصوم است [۲]. علم کمال است از این رو برای نشان دادن این امر که «کامل‌ترین وجود امکانی، وجود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است»، به روایتی که بر علم مطلق ایشان صلی الله علیه و آله در حوزه عالم امکان دلالت می‌کند، اشاره خواهد شد.^{۱۲}

^{۱۲} - روایات بسیاری در این باب وجود دارد مثلاً امیرالمؤمنین در خطبه صد و هفتاد و پنجم نهج البلاغه می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَدْخِلِهِ وَ مَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنِّي أَخَافُ أَنْ تُكْفَرُوا فَيَبْرُسُولِ اللَّهِ» (نهج البلاغه، ۲۵۰) و نیز می‌فرماید: «يَا سَلْمَانَ أَنَا الْمُرْتَضَى

پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام به تمام مراتب عوالم شهادت و غیب آگاه‌اند^{۱۳}. به عنوان مثال در روایات آمده است: «همانا اسم اعظم الله، هفتاد و سه حرف دارد که هفتاد و دو حرف آن به پیامبر ﷺ اعطا شده و یک حرف از ایشان محبوب مانده است» (کلینی، ۲۳۰/۱)

مقصود از اسماء الهی، صفات کمالی با ملاحظه ذات است (ملاصدرا، شواهد، ۴۴) برترین اسم، که جمیع اسماء از آن ناشی شده است اسم اعظم نام دارد. بر اساس روایات نظیر روایت فوق که برای اسم اعظم حروف متعدد شمرده‌اند، این اسم مراتب (یا حدود یا ظهورات) متعددی داشته که کامل‌ترین مرتبه‌ی قابل ظهور آن، به پیامبر ﷺ اختصاص یافته بلکه به حکم اتحاد ظاهر و مظهر، باطن پیامبر ﷺ عین تمام کمالات است. از جمله لوازم چنین کمالی، تحقق علم مطلق بلکه کمال مطلق (در حوزه امکان) برای پیامبر خاتم ﷺ می‌باشد.

براین اساس کامل‌ترین علم در نظام وجود، علم پیامبر ﷺ است. از سوی دیگر کامل‌ترین علم، مستلزم کامل‌ترین نحوه‌ی وجود است؛ کامل‌ترین نحو وجود متعلق به صادر نخستین است. از آنجایی که این مقام پیامبر خاتم ﷺ، مرتبه مجردات محض است، تمام کمالات به جعل بسیط به ایشان اعطا شده و استکمال معنا ندارد.

نقد و بررسی:

دو انتقاد به دلیل نقلی فوق وارد است؛ انتقاد اول آن که شواهد نقلی دیگری وجود دارد که بر عدم علم مطلق پیامبر دلالت می‌کند. انتقاد دوم این که اگر حقیقتا پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام چنین علمی داشته‌اند، چرا آن را انکار کرده‌اند.

پاسخ: هیچ یک از دو انتقاد فوق وارد نیست. پاسخ انتقاد نخست آن است که بر اساس روایات متعدد و تفسیر برهانی آن‌ها، حقیقت پیامبر خاتم ﷺ، نخستین مخلوق حق تعالی است. به دنبال این اعتقاد، احکام عقلی و غیر قابل انکاری بر این باور مترتب می‌گردد که از جمله آن‌ها فعلیت کمالات عقلانی پیامبر ﷺ است. چنانچه این اصل عقلانی^{۱۴} پذیرفته شد، مادامی که در تعارض با شواهد نقلی واقع گردد، باید از فهم عرفی و اولیه عدول کرد.

در این بحث، نگارنده روایاتی که ظاهر اولیه‌اش، استکمال را برای پیامبر ﷺ جایز می‌داند، نفی نمی‌کند اما معتقد است این روایات را باید به گونه‌ای تفسیر کرد، که هم ظاهر روایات حفظ شود (اگرچه باید از فهم عرفی عدول کرد) و هم خلاف عقل و معقولات نباشد. از این رو به نظر نگارنده، دو احتمال نسبت به روایاتی که در بدو امر، به نظر می‌رسد سخن از حصول علم جدید به میان آورده است، وجود دارد.

احتمال اول این است که اگرچه باطن و روح پیامبر خاتم ﷺ وجودی ازلی و ابدی داشته و در کمالات خود بالفعل محض است، اما بنابر ضرورت عالم طبیعت، ظهور این کمالات در مرتبه طبیعت تدریجی است. ظهور کمالات نامتناهی ایشان ﷺ،

مِنْ الرَّسُولِ الَّذِي أَظْهَرَهُ عَلَى غَيْبِهِ أَنَا الْعَالِمُ الرَّبَّانِيُّ أَنَا الَّذِي هَوَّنَ اللَّهُ عَلَى الشَّدَائِدِ وَ طَوَّى لِيَ الْبَعِيدَ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۳۴۱/۵۴) همچنین روزی گروهی از شیعیان در حجر اسماعیل با امام صادق ملاقات کردند؛ امام از اصحاب سوال کرد آیا جاسوسی مراقب ماست؟ اصحاب گفتند: خیر. امام صادق سه مرتبه فرمود «وَرَبَّ الْكُعْبَةِ وَ رَبَّ الْبَيْتَةِ»؛ سپس فرمود «لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَ الْخَضِرِ لَأَخْبَرْتُهِمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَ لَأَنْبَأُتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَ الْخَضِرَ أُعْطِيََا عِلْمَ مَا كَانَ وَ لَمْ يُعْطِيََا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ قَدْ وَرَّثَنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَرَآئَهُ» (کلینی، ۲۶۱/۱)

^{۱۳} - مقصود از علم غیب در این بحث، علم ذاتی حق تعالی نیست بلکه کامل‌ترین علم موجود ممکن به عالم غیب (نظام وجود) است.

^{۱۴} - این حکم، عقلی است هرچند صغری آن از متون نقلی به دست آمده باشد.

در این مرتبه از نظام وجود، متوقف بر رفع موانع و تحقق شرایط قابل‌ی است؛ به این ترتیب روایات می‌تواند ناظر به ظهور تدریجی کمالات در عالم طبیعت باشد. بنابر این تفسیر، روایاتی که مثلاً ناظر به افزایش علم در شب‌های جمعه است، بدین معناست که قابلیت و شرایطی در شب جمعه وجود دارد، که کمالات مکون در مرتبه روحی حضرات معصومین علیهم‌السلام، ظاهر می‌گردد. احتمال دوم آن است که روایات مذکور ناظر به ترتب صور عقلی و فوق آن باشد. توضیح این گونه تغییرات که مربوط به عوالم فوق طبیعت است، پیش‌تر گذشت.

به این ترتیب، حاصل پاسخ به نخستین انتقاد چنین است که چون دلیل عقلی محکم وجود دارد، روایات افزایش علم قطعا به معنای عرفی و اولیه آن نیست بلکه معنای دیگری دارد که نگارنده درباره معنای آن دو احتمال، را بیان کرد.

در پاسخ به انتقاد دوم باید گفت اظهار این علم برای دیگران، غیر از داشتن علم غیب است. هر چند گاهی معصومین علیهم‌السلام از چنین علمی، خبر داده‌اند اما در غالب موارد به دلایلی از عیان کردن این علم، برای عموم مردم پرهیز کرده‌اند. در اخبار علم امام آمده است، روزی امام صادق علیه‌السلام در حالی که غضبناک بود بر جمعی از اصحاب وارد شد؛ سپس فرمود: در عجبم از مردمی که گمان می‌کنند ما علم غیب می‌دانیم در حالی که علم غیب را فقط خدا می‌داند و من خواستم فلان کنیزم را تنبیه کنم، او گریخت و من او را نیافتم. راوی می‌گوید هنگامی که امام علیه‌السلام مجلس را ترک کرد، من، ابوبصیر و مسیر به دنبال امام علیه‌السلام رفتم و به ایشان علیه‌السلام گفتیم: آن چه درباره کنیزتان فرمودید شنیدیم و ما می‌دانیم که شما علم زیادی دارید، اما آیا علم غیب را به شما نسبت ندهیم؟ امام پس از اشاره به چند آیه قرآن، با دست به سینه اشاره کرد و فرمود: «به خدا سوگند تمام علم الکتاب نزدماست، به خدا سوگند تمام علم الکتاب نزدماست» (صفر، ۲۱۳/۱).

این رویداد و نظیر آن (ر.ک: همان) نشان می‌دهد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پس از ایشان علیهم‌السلام، اهل بیت علیهم‌السلام، صاحب علم مطلق‌اند اما ایشان علیهم‌السلام تنها در جمع برخی از اصحاب، علم نامتناهی خود را که ودیعه الهی و اقتضای وجود ایشان علیهم‌السلام است، عیان و آشکار می‌کرده است. با توجه به کلمات معصومین علیهم‌السلام از جمله دلایل این عملکرد می‌تواند از فروض ذیل باشد:

الف) بیم از هلاکت کسانی که به سبب حب به ایشان، درباره حضرات معصومین علیهم‌السلام غلو می‌کردند و آنان را اله و رب خود می‌خواندند. امیرالمؤمنین پس از بیان و شرح فضائل و کمالاتی غیر قابل تصور برای عموم شیعیان برای سلمان و ابوذر، می‌فرماید: «ای اباذر بدان که من بنده خدا و خلیفه او بر بندگانش می‌باشم. ما را به مثابه خدایان قرار ندهید و دیگر هر چه می‌خواهید در فضیلت ما بگویید همانا به کنه و نهایت آن چه در ما وجود دارد نمی‌رسید و خدا به ما بزرگ‌تر و عظیم‌تر از آن چه که او وصف می‌کند و آن چه من برایتان توصیف می‌کنم یا به قلب هر یک از شما خطوط می‌کند بخشیده است. پس آن گاه که ما را این گونه شناختید مؤمن هستید» (همان، ۶۹)

ب) ترس از شقاوت برخی شیعیان به سبب انکار کمالاتی که حق تعالی به فضل خود، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام بخشیده است. در همین باب امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود به راستی حدیث آل محمد صعب است و مستصعب بدان ایمان نیاورد جز فرشته‌ای مقرب یا پیغمبری مرسل یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده باشد. آن چه از حدیث آل محمد به شما رسید و دلنشین شما گردید و آن را فهمیدید آن را پذیرا شوید، آن چه را دل شما نگرفت و آن را نفهمیدید به خدا

و رسولش و به عالم از آل محمد برگردانید، هلاکت در اینجا است که برای یکی از شما آن چه را تحمل ندارد و نمی تواند بفهمد باز گویند و او بگوید به خدا این نمی شود، به خدا این نمی شود، انکار همان کفر است» (کلینی، ۴۰/۱)

ج) با توجه به برخی احادیث گاهی معصوم علم به امری دارد اما اذن بیان ندارد^{۱۵} و از این رو با توجه به شرایط، چه بسا بگوید نمی دانم: چنان که نقل شده شخصی از امام باقر (علیه السلام) مسئله ای پرسید، حضرت فرمود: «هنگامی که امام موسی (علیه السلام) را دیدی از او بپرس. راوی می گوید، گفتم آیا آن (مسئله) را نمی دانی؟ فرمود: بله (می دانم)، گفتم پس به من از آن خبر بده. فرمود: من در (بیان) آن اذن ندارم» (صفار، ۴۴/۱)^{۱۶}

با توجه به بیانات فوق، هیچ یک از دو نقد، بر این دیدگاه وارد نمی باشد و به نظر می رسد روایاتی که به معنای حصول هرگونه کمال جدید است، باید به گونه ای خلاف برداشت اولیه و عرفی تفسیر گردد؛ این تفسیر می تواند ظهور تدریجی کمالات مکنون پیامبر (ص) در عالم طبیعت و یا تغییر ترتبی در عوالم مجرد، باشد.

۲- از پیامبر (ص) منقول است که فرمود: «به من کلمه های جامع عطا شده است» (حر عاملی، ۱۱۷/۵)^{۱۷}

مقصود از کلمه، واژه و لفظ نیست بلکه مقصود کلمه تکوینی و وجودی است (سبزواری، شرح دعاء الصباح، ۱۴۱) به عبارت دیگر تکلم حق تعالی عبارت است از اظهار و ایجاد موجود از غیب ذات به عالم شهادت (ملاصدرا، اسفار، ۱۶/۷) و کلمه متعلق ایجاد و اظهار الهی است بر این اساس تمام موجودات کلمات حق تعالی هستند هر چند در این میان برخی «کلمات تامات» اند (سبزواری، شرح دعاء الصباح، ۱۴۱)^{۱۸} و برخی نیستند.

با توجه به این معنا اعطای «جوامع کلم» به پیامبر خاتم (ص)، به معنای اعطای چیزی است که در بردارنده و جمع کننده تمام کلمات وجودی به ایشان (ص) و به بیان بهتر قرار دادن سِمَتِ مصدریت و فاعلیت برای آن جناب (ص) است چنان که فرمود «انا من الله و الكل منی» (حافظ برسی، ۴۴). حکما از این مرتبه به انسان جامع جوامع (نوری، التعلیقات علی مفاتیح الغیب، ۷۱۷) و به عبارت دیگر مظهر ذات الهی و اسم اعظم (ملاصدرا، الاسرار آیات، ۴۳) تعبیر می کنند. به همین اعتبار آن حضرت (ص) جامع جمیع کمالات است.

با توجه به تحلیل فوق، این روایت بر جامعیت و تمامیت کمالات پیامبر خاتم (ص) دلالت دارد به گونه ای که جامع تر و کامل تر از ایشان (ص) در نظام امکان، وجود ندارد. از سوی دیگر حکما بر این باورند که استکمال نفس و خروج از نقص به کمال، به مدد موجود مجرد تحقق می یابد (میرداماد، ۳۸۱). این موجود مجرد، ضرورتاً آن کمالات را به نحو برتری داراست (همان، ۳۸۴). نتیجه این مقدمه فلسفی در کنار روایت مذکور آن است که اگر پیامبر (ص) در عالم طبیعت استکمال یابد (مقصود حصول کمالی است که شرافت و کمال انسان به آن است، یعنی کسب صور معقول و بالاتر از آن فنا فی الله و بقا بالله می باشد)، در حقیقت آن که صاحب «جوامع کلم» بوده، علت مفیض کمال است نه پیامبر (ص)، زیرا همچنان که گذشت

۱۵ - این دلیل می تواند به نوعی به ادله قبل بازگردد

۱۶ - در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) به فضل می فرماید «لَوْ أُذِنَ لَنَا أَنْ نُعَلِّمَ النَّاسَ حَالَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتَنَا مِنْهُ لَمَّا احْتَمَلْتُمْ فَقَالَ لَهُ فِي الْعِلْمِ فَقَالَ الْعِلْمُ أَيْسَرُ مِنْ ذَلِكَ إِنَّ الْإِمَامَ وَكَّرَ لِإِرَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَشَاءُ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ» مجلسی، بحار الأنوار، ۳۸۵ / ۲۵

۱۷ - أُعْطِيَ جَوَامِعَ الْكَلِمِ

۱۸ - این روایت به گونه ای دیگری نیز ثبت شده است «وُتِّبَتْ جَوَامِعُ الْكَلِمِ» مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۸/۱۰

۱۹ - چنان که از معصوم مروی است «نَحْنُ الْكَلِمَاتُ التَّامَاتُ»

علت مفیض اعلی و اشرف از مفاض الیه است و این موازنه هرگز تغییر نمی‌کند. چنین معنایی در تعارض با روایت است و مقتضا روایت آن است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در کمالات حقیقی خود، بالفعل باشد (هر چند بنابر اقتضای عالم طبیعت، در بدو امر این کمالات مستتر است و به تدریج ظاهر می‌گردند).

نقد و بررسی:

در استدلال فوق میان مراتب وجود انسان کامل و نیز میان مراتب نظام وجود و احکام آن خلط شده است؛ شکی نیست که به حسب وجود عقلی جمعی، انسان کامل استکمال ندارد اما از این بیان لازم نمی‌آید که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در عالم طبیعت استکمال نپذیرد. به عبارت دیگر می‌توان میان روایات خلقت نوری و قوانین حاکم بر عالم طبیعت جمع کرد. اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله به حسب آن مرتبه که می‌فرماید «اول ما خلق الله، نوری» استکمال ندارد، اما در عالم طبیعت، در اثر حرکت جوهری به سرعت کامل می‌گردد.

پاسخ:

این نقد یعنی خلط میان مراتب و احکام آن یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین انتقاداتی است که می‌توان به نظریه عدم استکمال پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کرد. برای پاسخ به این انتقاد، مقدماتی که به نتیجه عدم استکمال منتهی می‌گردد را بیان می‌کنیم:

(۱) در متون دینی، تصریحا و تلویحا، اشاره شده که مرتبه عقلانی و روحانی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، همان صادر نخستین است. به این ترتیب پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، نسبت به کمالات معقول، حالت منتظره ندارد.

(۲) بر اساس باورهای فلسفی، اگر شی‌ای دارای مراتب متعدد وجودی باشد، حقیقت آن، به کامل‌ترین مرتبه وجودی‌اش و کمال حقیقی آن به فعلیت رسیدن کمالات اعلی مرتبه‌اش می‌باشد. از همین رو کمال انسان در به فعلیت رسیدن مرتبه عاقله و پس از آن فنا فی الله و بقا بالله است.

(۳) عوالم فوق طبیعت، منزله از قوه و استعداد و بالفعل محض اند.

(۴) حاصل سه مقدمه فوق آن است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله یک وجود متصل و ذو مراتب است که مرتبه عقلی و فوق آن که کمال انسان بما هو انسان، در وصول آن مرتبه است، به جعل مجعول به جعل بسیط بوده و چون در مراتب فوق طبیعت است، کامل‌تر از آن متصور نمی‌گردد.

(۵) از سوی دیگر اگر موجود مجرد محضی در عالم طبیعت ظهور جسمانی، پیدا کرد برخی از احکام آن مرتبه را به خود می‌گیرد چنان‌که جبرئیل علیه السلام که بر انبیاء و اولیاء الهی متمثل گشت، در وضع خاص و با کمیت و کیفیت خاص دیده شد حال آن‌که موجود مجرد به حسب حقیقت ذات، فاقد هرگونه از این اعراض است.

(۶) عقل اول، موجود مجرد محضی که اعلی و اشرف از جبرئیل علیه السلام، است در عالم طبیعت ظهور خاص جسمانی دارد.

(۷) حاصل دو مقدمه فوق آن است ظهور خاص جسمانی عقل اول در طبیعت، احکام آن را به خود گرفته است؛ از جمله این احکام، افتراق و تزاخم، وجود حجاب و شاغل و نیز تدریج و تدرج است. بر همین اساس کمالات عقل اول بما هو عقل اول، در مرتبه طبیعت، ظاهر و آشکار نیست بلکه به اقتضای نشئه طبیعت، به تدریج و با حصول عوامل و رفع موانع، آن‌چه در

مرتبه اعلی وجود عقل اول، بالفعل وجود دارد، در مرتبه طبیعت و در حد مرتبه طبیعت آشکار می‌گردد. این فرایند از دیدگاه رایج فلسفی استکمال نیست، زیرا نزد حکما استکمال به معنای خروج از نقص به کمال است نه خروج از بطون به ظهور^{۲۰}. اکنون با قرار دادن، نکته چهارم و هفتم در کنار هم، روشن می‌گردد، پیامبر ﷺ نسبت به کمالات حقیقی استکمال نمی‌یابد^{۲۱} و این انتقاد که نظریه عدم استکمال پیامبر ﷺ در مرتبه طبیعت، حاصل خلط میان مراتب وجود و احکام آن است، وارد نیست.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

باتوجه به مجموع ادله عقلی و نقلی در باب جواز یا عدم جواز استکمال پیامبر ﷺ نگارنده بر این باور است که در صورت پذیرش پیامبر خاتم ﷺ به عنوان صادر نخستین پیامبر خاتم ﷺ و مجرا و مجلای تحقق فیض، افزون بر آن که اثر پذیری ایشان ﷺ (به معنای فلسفی) به سبب عبادت مؤمنین محال است، استکمال^{۲۲} عاقله و حقیقت وجودی ایشان ﷺ به واسطه اعمال و عبادات خود آن حضرت ﷺ محال است به عبارت دیگر کسانی است که از یک سو حقیقت پیامبر ﷺ را موجودی کامل و ازلی می‌دانند و از سوی دیگر استکمال در عوالم فوق طبیعت را نمی‌پذیرند، نمی‌توانند استکمال حقیقی برای پیامبر ﷺ را بپذیرند. بر اساس این اعتقاد عبادت‌های پیامبر ﷺ سبب حصول کمال جدید نمی‌شود و به این ترتیب هیچ یک از اعمال و رفتارهای آن حضرت ﷺ استکمال و تعالی نفسانی را برای ایشان ﷺ به همراه ندارد.

باید به خاطر داشت مقصود از تحقق استکمالی که در این باور نفی می‌شود، حصول کمال جدید نفسانی است نه رشد بدن جسمانی و لوازم آن، زیرا این مرتبه کمال انسان نیست. اگرچه در شرایط طبیعی استکمال، انسان پس از استیفای مراتب حیوانی و نباتی، در نخستین مرتبه کمال انسانی قرار می‌گیرد، اما بُعدی ندارد مخلوقی به حسب نحوه خلقتش، کامل باشد و به سبب همین کامل بودن در تمام مراتب مادون ظهوری خاص و ویژه داشته باشد. ظهور خاص این موجود کامل در هر مرتبه از نظام وجود، متناسب و در چارچوب‌های همان مرتبه است؛ از این رو ظهور چنین موجودی در مرتبه عقل، احکام عقول را دارد و در مرتبه طبیعت، متصف به احکام موجود طبیعی است.

به این ترتیب، در عالم طبیعت کمالی بر کمالات حقیقی پیامبر ﷺ افزوده نمی‌شود، زیرا ایشان جامع جمیع کمالات و به تعبیر ابن سینا «رب انسانی» است^{۲۳}؛ اما از آن جا که عالم طبیعت، ظرف تدریج و گذر است، اولاً ظهور کمالات نفسانی و ملکوتی آن حضرت ﷺ همچون ظهور جسمانی انسان کامل، به تدریج ظاهر می‌شود. ثانیاً جسم و لوازم جسمانی وجود ایشان در گذر زمان، تغییر می‌کند اما این تغییر استکمال جسم است نه حقیقت باطنی پیامبر خاتم ﷺ.

با پذیرش برهانی اعتقاد فوق، روشن می‌گردد شواهد نقلی دال بر استکمال همچون آیاتی که امور متغیر و جسمانی برای حق تعالی اثبات می‌کند باید به معنای دیگری تاویل و تفسیر گردد اما چنانچه آغاز وجود مشخص پیامبر ﷺ در عالم طبیعت

^{۲۰} - از باب تشبیه ظاهر گشتن کمالات مکنون از غیب ذات روحانی، همچون انشاء ضروب مختلف توسط شخصی که ملکه جدول ضرب را کسب کرده، می‌باشد؛ این شخص اگر هزاران ضرب انشاء کند، کمالی به آن ملکه بسیط نفسانی افزوده نشده است و از این رو حکما این تغییر را استکمال نمی‌دانند

^{۲۱} - پر واضح است که استکمالات جسمانی و حتی استکمالات خیالی و وهمی کمال حقیقی انسان نیست و استکمال آن‌ها سبب کمال پیامبر ﷺ نمی‌شود.

^{۲۲} - به معنای حصول کمال جدیدی که مسبوق به قوه باشد

^{۲۳} - کمالات عقلی و فوق عقلی برای پیامبر خاتم ﷺ بالفعل حاصل بوده و کمالاتی چون خیال و وهم به تدریج حاصل می‌گردد اما چون حقیقت انسان به این مراتب نیست می‌توان گفت استکمال حقیقی واقع نشده است

باشد و یا برخلاف نظر حکما حرکت و خروج از قوه به فعل در عوالم مجردات تام راه داشته باشد، ایشان علیه السلام نیز همچون هر انسان دیگری، از قوه محض استکمال می یابد.

پی نوشت

[۱] ممکن است این سوال مطرح شود، اگر عبادت به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، اثری بر آنان ندارد، چرا در روایات نقل شده در این باب، امام این مهم را بیان نفرمود؟!

در پاسخ این عملکرد می توان دو احتمال جدی را مطرح کرد؛ وجه نخست آن که همه شیعیان و دوست داران ایشان علیهم السلام قابل نیستند تا حقیقت عریان برای آنان بازگو شود. ایشان علیهم السلام همواره از شرح کمالات خاص خود برای عامه شیعیان پرهیز می کردند چراکه از ظرفیت آنان آگاه بودند.

وجه دوم آن که عبادت به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام خالی از فائده نیست، زیرا هنگامی که به نیابت از شخصی، عبادتی انجام می شود، نفس توجه شدید به آن شخص پیدا می کند بنابراین شخصی که از جانب معصوم عبادت می کند، توجه مستقیم به او پیدا می کند و این امر نوعی توسل محسوب می شود و پذیرش و اثرگذاری عمل شخص را بالا می برد. به این ترتیب باید گفت، بشارت امام به پاداش و ثواب به شخصی که به نیابت از معصومین علیهم السلام، حج یا زیارت به جا آورده، به سبب اثر آن عمل بر نفوس معصومین علیهم السلام نبوده بلکه به سبب اثر نفس الامری آن عمل در شخص نائب بوده است. به بیان علامه طباطبائی صلوات ما در حق معصومین علیهم السلام به معنای اهدای چیزی از جانب ما به ایشان علیهم السلام نیست بلکه صرفاً عرض ادب محضر آنان علیهم السلام است اما همین عرض ادب، سبب تکامل و تقرب آدمی می گردد (جوادی آملی، نسیم اندیشه، ۹۶).

[۲] اگرچه همه کمالات وجودی، مساوق با وجوداند اما به نظر می رسد، کمالی که در مسئله مورد بحث، بیش ترین تاثیر را دارد، زیرا بارزترین ویژگی کامل و تام بودن، علم بیش تر و کامل تر داشتن است.

فهرست

- (۱) ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالي اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، تصحیح مجتبی عراقی، دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ق
- (۲) ابن بابویه محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، تصحیح: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ق
- (۳) ابن سینا، الشفاء (الطبیعیات)، تحقیق: سعید زاید، مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ق
- (۴) اخوان الصفاء، رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفا، دار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۲ق
- (۵) جوادی آملی، عبدالله، حکمت عبادات، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۱
- (۶) -----، نسیم اندیشه: مجموعه پرسشها و پاسخها از آیت الله جوادی آملی، تنظیم و ویرایش سید محمود صادقی، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۹۱

- (۷) حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، تصحيح: علی عاشور، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۲ق
- (۸) حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ق
- (۹) حسن زاده آملی حسن، هزار و یک نکته، تهران، چاپ پنجم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵
- (۱۰) خمینی روح الله، تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الانس»، مقدمه نویسنده: محمد حسن رحیمیان، پاسدار اسلام، قم، بی تا
- (۱۱) خوارزمی، کمال الدین حسین، ينبوع الأسرار، تصحيح: مهدی درخشان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴
- (۱۲) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، تصحيح: صفوان عدنان داوودی، دار القلم-الدار الشامیة، بیروت-دمشق، ۱۴۱۲ق
- (۱۳) سبزواری هادی، شرح دعاء الصباح، تصحيح: نجفقلی حبیبی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲
- (۱۴) -----، اسرار الحکم، تصحيح: کریم فیضی، مطبوعات دینی، قم، ۱۳۸۳
- (۱۵) شاهرودی، سید مرتضی، موسوی بابگی، سیده زهرا، وطن دوست، محمد علی، «بررسی جایگاه پیامبر خاتم پیش از عالم طبیعت در روایات با رویکرد فلسفی»، نشریه حکمت اسلامی، در نوبت چاپ
- (۱۶) شیخ اشراق، شهاب الدین سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحيح: هانری کرین و دیگران، تهران، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵
- (۱۷) صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسرار الآیات، تصحيح: محمد خواجوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰
- (۱۸) -----، الحکمة المتعالة فی الاسفار العقلية الاربعة، چاپ سوم، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۱م
- (۱۹) -----، الشواهد الربوبية فی المناهج السلوكية، تصحيح: جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، مرکز الجامعی للنشر، مشهد، ۱۳۶۰
- (۲۰) -----، شرح أصول الکافی، تصحيح: محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳
- (۲۱) -----، مفاتیح الغیب، تصحيح: محمد خواجوی، محشی: علی بن جمشید نوری، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۳
- (۲۲) صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، چاپ دوم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ق
- (۲۳) طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، تصحيح: حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق
- (۲۴) -----، الأمالی، تصحيح: مؤسسة البعثة، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق

- (۲۵) فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، اصول المعارف، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، چاپ سوم، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۵
- (۲۶) کلینی محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ق
- (۲۷) مازندرانی محمد هادی بن محمد صالح، شرح فروع الکافی، تصحیح: محمدجواد محمودی و محمد حسین درایتی، دار الحديث للطباعة و النشر، قم، ۱۴۲۹ق
- (۲۸) مجلسی محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۴ ق
- (۲۹) -----، بحار الأنوار، چاپ دوم، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۳ق
- (۳۰) مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، تصحیح: علی میرشریفی، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق
- (۳۱) میرداماد، محمد باقر بن محمد، القبس، تصحیح: مهدی محقق، چاپ دوم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۴
- (۳۲) نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، تلخیص المحصل، چاپ دوم، دار الاضواء، بيروت، ۱۴۰۵ق